

تأملی بر سیاست خارجی اقتصادمحور چین در آغاز سده بیست و یکم

معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی
دفتر: مطالعات سیاسی

کد موضوعی: ۲۶۰
شماره مسلسل: ۱۴۸۲۷
اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۵

به نام خدا

فهرست مطالب

۱.....	چکیده.....
۲.....	مقدمه.....
۳.....	رؤیای چینی به عنوان مبنای سیاست خارجی اقتصادمحور چین.....
۵.....	ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی اقتصادمحور چین.....
۶.....	ارکان سیاست خارجی اقتصادمحور چین.....
۳۲.....	جمع‌بندی و ارزیابی سیاست خارجی اقتصادمحور چین در عصر جهانی‌شدن.....
۳۴.....	منابع و مأخذ.....



تأملی بر سیاست خارجی اقتصادمحور چین در آغاز سده بیست و یکم

چکیده

با تغییر استراتژی کلان چین به توسعه‌گرایی، سیاست خارجی این کشور از سال ۱۹۷۹ تاکنون بیش از پیش اقتصادمحور شده است، به طوری که دهه ۱۹۹۰ دوره‌ای است که غرب از آن با عنوان دوره خیزش مسالمت‌آمیز چین یاد می‌کند. البته این روند با آغاز هزاره سوم تداوم یافت به گونه‌ای که اوج‌بلند پروازی اقتصادی چین در عرصه بین‌المللی را می‌توان در هجدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۲ مشاهده کرد. در این میان، دولت چین نیز می‌کوشد با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی خود نفوذش را در سایر کشورها گسترش دهد. در این چارچوب تلاش می‌شود تبیینی هرچند مختصر در مورد ابعاد و پیامدهای عملکرد چین در حوزه دیپلماسی اقتصادی ارائه شود. در این گزارش، استدلال می‌شود که چین در دیپلماسی اقتصادی خود با اصالت دادن به محیط منطقه‌ای، بهره‌گیری همزمان از دیپلماسی عمومی و دیپلماسی اقتصادی، موازنه‌سازی خزنده در قبال آمریکا و چند جانبه‌گرایی فعال در نهادهای بین‌المللی توانسته است سیاست خارجی خود را سامان بخشد.

مقدمه

سیاست خارجی چین از پیروزی انقلاب کمونیستی این کشور در سال ۱۹۴۹ تاکنون، دو نقش کاملاً متفاوت در مسیر توسعه این کشور ایفا کرده است. در مقطع ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹، سیاست خارجی چین «بخشی از مسئله» توسعه در این کشور بود که موانعی اساسی در مسیر پیشرفت این کشور ایجاد کرد. با تغییر استراتژی کلان چین از تجدیدنظرطلبی به توسعه‌گرایی، سیاست خارجی این کشور از سال ۱۹۷۹ تاکنون به «بخشی از راه‌حل» توسعه اقتصادی این کشور تبدیل شده و مسیر پیشرفت را برای آن هموار ساخته است. بر این مبنای، چینی‌ها به تدریج سیاست خارجی خود را در جهت نیل به رشد و توسعه اقتصادی طراحی کردند، به طوری که دهه ۱۹۹۰ دوره‌ای است که غرب از آن با عنوان دوره خیزش مسالمت‌آمیز چین یاد می‌کند. البته این روند با آغاز هزاره سوم تداوم یافت به گونه‌ای که چین هم‌اکنون بیش از پیش خود را به اقتصاد اول جهان نزدیک کرده است. اوج بلندپروازی اقتصادی چین در عرصه بین‌المللی را می‌توان در هجدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۲، که با ورود رسمی نسل پنجم رهبران چین به رأس هرم سیاسی این کشور مصادف شد، مشاهده کرد. ورود رسمی نسل پنجم رهبران چین به رأس هرم سیاسی قدرت در چین در حالی اتفاق افتاده است که این کشور دگرگونی‌های ژرفی را نه تنها در قیاس با زمان تأسیس چین کمونیست، بلکه حتی نسبت به آغاز هزاره سوم به خود دیده است. حالا دیگر اقتصاد چین به قدری رشد کرده است که به دومین قدرت اقتصادی جهان مبدل شده است. این جایگاه ارتقایافته اقتصادی باعث شده است هم خود چین و هم سایر دولت‌های جهان نقش بیشتری را برای این کشور قائل شوند و در این میان، دولت چین نیز می‌کوشد با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی خود و به‌ویژه



با استفاده از بخش خصوصی فراملی شده خود، نفوذش را در سایر کشورها گسترش دهد. این تلاش برای گسترش نفوذ به‌ویژه در حوزه اقتصادی وضعیتی را در عرصه جهانی به بار آورده است که گرانیگاه پویس‌های اقتصادی جهانی رفته‌رفته از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و منطقه شرق آسیا منتقل می‌شود.

در این گزارش تلاش می‌شود تبیینی هرچند مختصر در مورد ابعاد و پیامدهای عملکرد چین در حوزه دیپلماسی اقتصادی ارائه شود. در این چارچوب، در ابتدا، بنیان مفهومی سیاست خارجی اقتصادمحور چین که در سال‌های اخیر به‌عنوان چراغ راهنمای دیپلماسی اقتصادی در میان نخبگان سیاسی این کشور مطرح بوده است تبیین می‌شود. سپس، تشریح می‌شود که چگونه ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی چین دیپلماسی اقتصادی این کشور را پیش می‌برد. قسمت سوم این گزارش به بررسی محورهای سیاست خارجی اقتصادمحور چین اختصاص یافته است. در پایان نیز از یک سو، دیپلماسی اقتصادی چین مورد ارزیابی کلی قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، درس‌هایی که از تجربه چین در این زمینه می‌توان در سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران گرفت بیان می‌شود.

رؤیای چینی به‌عنوان مبنای سیاست خارجی اقتصادمحور چین

در سپتامبر ۲۰۱۲ هجدهمین کنگره حزب کمونیست چین ورود نسل پنجم رهبران چین به عرصه قدرت را رسماً اعلام کرد. به دنبال برگزاری این کنگره، «ژی جین پینگ» دبیرکل حزب کمونیست چین و رئیس‌جمهور این کشور در طی یک سخنرانی، عبارت **رؤیای چینی** را مطرح کرد. پس از آن، رؤیای چینی به‌عنوان مرکز ثقل بحث‌ها در سیاست خارجی چین و به‌ویژه در روابط اقتصادی این کشور با سایر کشورهای جهان

مطرح بوده است.

وی در این سخنرانی رؤیای چینی را **بازخیزش عظیم ملت چین** اعلام کرد. در این رؤیا، دو هدف سرلوحه دستورکار رهبران چین قرار گرفته است که قالب برنامه «دو صد سال» مطرح شده است: نخست، هدف مادی تبدیل چین به یک جامعه نسبتاً مرفه تا سال ۲۰۲۱، یعنی مقارن با صدمین سال تأسیس حزب کمونیست چین و دوم، هدف نوسازی برپایه تبدیل شدن چین به یک ملت کاملاً توسعه‌یافته تا سال ۲۰۴۹، یعنی مصادف با صدمین سال تأسیس جمهوری خلق چین.^۱ رؤیای چینی مشتمل بر چهار رکن است:

۱. چین قوی (در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، دیپلماتیک و نظامی)،
۲. چین متمدن (براساس انصاف و عدالت، فرهنگ غنی، تعالی اخلاقی)،
۳. چین همگون (بر اساس مودت میان طبقات اجتماعی)،
۴. چین زیبا (محیط زیست سالم و آلودگی اندک).^۲

اصطلاح رؤیای چینی هرچند به نحو مبهمی تعریف شده است، ولی آشکارا نشان می‌دهد که رهبران چین به شدت به دنبال تحکیم موقعیت اقتصادی چین از طریق تثبیت توسعه در این کشور و گسترش نفوذ اقتصادی در سایر نقاط جهان هستند. مفهوم رؤیای چینی را می‌توان به‌عنوان یک اصل جدیدی که هدایتگر سیاست خارجی این کشور در قبال سایر کشورهای جهان می‌باشد تلقی کرد. **رؤیای چینی مبتنی بر دو مفهوم است:**

۱. نگاه کنید به

Xi Jinping's Chinese Dream, New York Times, Robert Kuhn, June 4, 2013 at: http://www.nytimes.com/2013/06/05/opinion/global/xi-jinpings-chinese-dream.html?pagewanted=all&_r=1

۲. نگاه کنید به

Robert Lawrence Kuhn, Understanding the Chinese dream, China Daily, 2013/ 19/ 7 at: http://usa.chinadaily.com.cn/opinion/2013-07/19/content_16814756.htm



نخست، جامعه همگون و دوم، جهان همگون. مفهوم همگونی یا هارمونی به عنوان یک اصل هدایت کننده سیاست جهانی در شصتمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵ نیز مطرح شده بود. براین اساس، می توان چنین استدلال کرد که خیزش مسالمت آمیز در تبیین رفتار بین المللی چین جای خود را به رؤیای چینی داده است، مفهومی که در ساختار تصمیم گیری این کشور نیز رسوخ کرده است.

ساختار تصمیم گیری سیاست خارجی اقتصادمحور چین

وزارت امور خارجه از لحاظ فنی ریاست سیاستگذاری اقتصادی خارجی را برعهده ندارد. در عوض، گروه راهبر امور خارجه (Foreign Affairs Leading Small Group) [FALSG] مسئول تدوین سیاست خارجی رسمی چین است. این مجموعه در واقع یک نهاد فراوزارتخانه ای مشورتی و هماهنگ کننده در عرصه سیاستگذاری و وابسته به تشکیلات حزب کمونیست چین است که نظارت همه جانبه ای را بر موضوعات مربوط به امور خارجه اعمال می کند. این گروه شامل وزیر امور خارجه، وزیر تجارت و وزیر دفاع است و بسیاری را به این باور رسانده که این محفل همان جایی است که دیپلماسی اقتصادی تدوین و استراتژی پردازی می شود. در حال حاضر، «ژی جین پینگ» دبیر کل حزب کمونیست و رئیس جمهور این کشور رئیس این گروه است و معاون رئیس جمهور، «لی یوانچائو»، نائب رئیس آن می باشد و هفت مقام عالی رتبه دیگر چین نیز در آن عضویت دارند. در دهه ۱۹۹۰، که کادر رهبری چین بسیار نهادینه شده تر گردید و کمتر بر امور جناحی تمرکز یافت، این نهاد اهمیت بیشتری پیدا کرد به گونه ای که از سال ۱۹۹۳ رئیس این نهاد به طور همزمان دبیر کل حزب کمونیست چین نیز می باشد. ازسوی دیگر، در

اکتبر ۲۰۱۲، وزارت امور خارجه، اداره کل امور اقتصادی بین‌المللی را برای پیشبرد دیپلماسی اقتصادی تأسیس کرد. این اداره کل وظیفه دارد با سایر ارگان‌های حکومتی چین در جهت ترویج همکاری اقتصادی بین‌المللی و منطقه‌ای همکاری کند. این نهاد بر کار تحقیقاتی در مورد موضوعاتی از قبیل حکمرانی اقتصاد جهانی، وضعیت مالی و اقتصادی بین‌المللی و همکاری اقتصادی منطقه‌ای تمرکز خواهد کرد. اما وزارت امور خارجه نیز این امور را براساس دستورالعمل‌های گروه راهبر امور خارجه انجام می‌دهد. با توجه به این ساختار تصمیم‌گیری، که واضعان مفهوم رؤیای چینی نقش مسلط را در آن دارند، می‌توان گفت که آنها سیاست خارجی چین را بیش‌ازپیش با محوریت بخشی به اقتصاد هدایت می‌کنند و بر همین اساس، دیپلماسی اقتصادی چین را در پرتوی آن تدوین و اجرا می‌کنند.^۱

ارکان سیاست خارجی اقتصادمحور چین

در دنیای جهانی‌شده کنونی، به‌طور کلی می‌توان کشورهای جهان را از حیث نقطه تمرکزی که در سیاست خارجی دارند به دو دسته کلی تقسیم کرد: نخست، کشورهایی که غالباً تأمین امنیت سخت را سرلوحه اهداف سیاست خارجی خود قرار می‌دهند. این قبیل کشورها را می‌توان دولت‌های *امنیت ملی* نام نهاد، زیرا در اغلب مواقع به‌علت درگیر بودن در منازعات نظامی یا واقع شدن در منطقه‌ای پرمنازعه، در سیاست خارجی خود بر

۱. برای مطالعه تفصیلی ساختار تصمیم‌گیری چین در زمینه سیاسی اقتصادی بنگرید به:

Raviprasad Narayanan, Foreign Economic Policy-making in China, Strategic Analysis, Vol 29, No 3, IW-Sep. 2005, pp. 448-60.



موضوعات امنیتی - نظامی تمرکز می‌کنند. بسیاری از کشورهای غرب آسیا در این دسته می‌گنجند. دوم، کشورهایی که عمدتاً توسعه‌گرایی را در صدر دستور کار سیاست خارجی خود قرار می‌دهند. این قبیل کشورها که به‌عنوان دولت‌های **تاجر یا توسعه‌گرا** شناخته می‌شوند یا در گذشته نزدیک درگیری نظامی نداشته‌اند یا در منطقه‌ای واقع شده‌اند که در آن توسعه اقتصادی به‌عنوان گفتمان مسلط مطرح می‌باشد. بسیاری از کشورهای جنوب شرق آسیا را می‌توان در این مقوله جای داد. البته این بدان معنا نیست که دولت توسعه‌گرا به امنیت سخت بی‌توجه است و دولت امنیت ملی به توسعه‌گرایی اعتنا ندارد، بلکه در جهان واقعی، دولت‌ها در پیوستاری قرار دارند که یک سر آن توسعه‌گرایی و سر دیگر آن امنیت‌محوری است. در این میان، به‌نظر می‌رسد هر چه زمان می‌گذرد، جمهوری خلق چین در پیوستار مورد نظر بیش از پیش به سمت توسعه‌گرایی در سیاست خارجی حرکت می‌کند. این حرکت شتابان‌تر به سمت توسعه‌گرایی در سیاست خارجی که در مفهوم رؤیای چینی تبلور یافته است، باعث شده است سیاست خارجی چین هر چه بیشتر اقتصادمحور گردد. در همین چارچوب، ارکان سیاست خارجی اقتصادمحور چین را به شرح ذیل می‌توان برشمرد.

۱. ایجاد مناطق تجارت آزاد

به دنبال سیاست‌های اقتصادی چین در اجرای «آزادسازی تجاری، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی»، دولت این کشور به‌ویژه از آغاز هزاره سوم تلاش کرده است جهت ترویج صادرات و افزایش ثروت ملی به ایجاد مناطق تجارت آزاد مبادرت ورزد. این تلاش سرانجام در آگوست ۲۰۱۳ به بار نشست. در این تاریخ، شورای دولتی چین، یک منطقه آزاد تجاری

را در شانگهای ایجاد کرد. هرچند وسعت این منطقه از حیث جغرافیایی خیلی محدود بود و بخش کوچکی از سواحل شانگهای را دربرمی‌گرفت، ولی ایجاد این منطقه نشان داد که چین به دنبال آزادسازی یکجانبه رژیم تجاری و سرمایه‌گذاری خود بوده است و با این رویکرد، عملاً می‌خواهد ناکامیابی خود در زمینه فقدان پیشرفت کافی در مذاکرات دور دوحه جهت عضویت در سازمان تجارت جهانی را جبران کند. ازسوی دیگر، اهداف دیگری را نیز می‌توان برای ایجاد این منطقه تجارت آزاد در بخشی از شانگهای برشمرد. دولت چین منطقه آزاد تجاری شانگهای را ایجاد کرد تا مداخلات تشکیلات اداری دولت در فعالیت‌های اقتصادی را کاهش دهد، محدودیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها را تخفیف دهد، نظام مالی چین را بیش از پیش بگشاید و پول ملی این کشور را در عرصه‌های تجارت، کشتیرانی و امور لجستیکی، «بین‌المللی نماید».

در پایان سال ۲۰۱۴، روند دیگری در سیاست دولت چین در ایجاد مناطق تجارت آزاد در قلمرویش شکل گرفت. در این روند جدید، رهبران چین تصمیم گرفتند گستره جغرافیایی منطقه تجارت آزاد شانگهای را توسعه دهند و مرکز تجاری این شهر را نیز بدان بیافزاید. با این اوصاف، منطقه تجارت آزاد شانگهای مقرهای شرکت‌های چندملیتی بزرگ و بانک‌های چینی را هم دربرگرفت.

سیاست اقتصادی چین در ایجاد منطقه تجارت آزاد در درون خاک خود به شانگهای محدود نشده است. دولت چین ایجاد مناطق آزاد مشابهی را در سه ایالت دیگر این کشور (گوانگ دنگ، فوجیان و تیانجین) تصویب کرد. منطقی که در پس گسترش مناطق آزاد در چین وجود دارد این بوده است که «تغییرات سیاستگذاری از حالت آزمایش گذر کرده بود و دولت‌های ایالتی میزبان مناطق آزاد جدید، اجازه یافتند سیاست‌های ویژه‌تری را که



شرایط محلی را در نظر می‌گرفتند پیشنهاد دهند».

ازسوی دیگر، باید خاطرنشان ساخت که شور و اشتیاق سایر دولت‌های ایالتی در میزبانی مناطق آزاد تجاری بدان علت بوده است که آنها این اقدام را به‌عنوان فرصتی درزمینه ترویج تجارت با کشورهای که هم‌مرز با این ایالت‌ها واقع شده‌اند یا در نزدیکی این ایالت‌ها قرار دارند قلمداد می‌کنند. برای مثال، استان تیان‌جین به دنبال رونق دادن تجارت با کره جنوبی و ژاپن، استان کوانگ‌دونگ در پی گسترش تجارت با هنگ‌کنگ و ماکائو و فوجیان در تلاش برای افزایش تجارت با تایوان و جنوب شرق آسیا می‌باشد.

اما آنچه در مورد رویکرد سیاست خارجی اقتصادمحور چین در ایجاد مناطق تجارت آزاد در خاک خود اهمیت دارد این است که نسل پنجم رهبران چین برخی از هنجارهای متداول و جاافتاده در جذب سرمایه‌گذاری خارجی در مناطق آزاد را شکسته‌اند، بدین معنا که آنها دیگر به دنبال تدوین و اجرای دستورالعمل‌های سنتی سرمایه‌گذاری در زمینه مناطق تجارت آزاد نیستند و به جای آن می‌کوشند با رویکردی سلبی و با ارائه «فهرست سلبی اقلام کالایی و خدماتی»، برخی فعالیت‌های اقتصادی را به‌طور موردی و خاص محدود یا ممنوع سازند. این امر نشانگر عدول چشمگیر از تأکید همیشگی بر توجیه محدودیت‌ها بر جریان سرمایه‌گذاری خارجی است. ازاین‌رو، همین رویکرد چین تجارت آزاد در این مناطق را به نحوی تصاعدی رونق بخشیده است.^۱

۱. در مورد سیاست کلی چین در مورد ایجاد مناطق تجارت آزاد در درون مرزهای خود بنگرید به:

۲. انعقاد موافقتنامه‌های تجارت آزاد

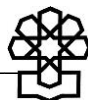
بیش از دو دهه است که موافقتنامه‌های تجارت آزاد یکی از ابزارهای شایع در پیشبرد دیپلماسی اقتصادی دولت‌ها بوده است که مبتنی بر فرآیندهای آزادسازی تجاری است. این روند به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ شتاب بیشتری به خود گرفته است. به‌طور کلی، این موافقتنامه‌ها در دو گروه عام جای می‌گیرند. نخست، موافقتنامه‌های تجارت آزاد دوجانبه که بین دو دولت انعقاد می‌یابند و دوم، موافقتنامه‌های تجارت آزاد چندجانبه که میان چند دولت یا میان یک دولت و یک اتحادیه اقتصادی منعقد می‌شوند. این موافقتنامه‌ها در راستای چندجانبه‌گرایی تجاری و ترویج تجارت آزاد شکل گرفته است. عموماً کشورهای عضو موافقتنامه‌ها از عملکرد سازمان تجارت جهانی در زمینه آزادسازی تجارت رضایت ندارند یا عضو سازمان تجارت جهانی نیستند و البته منافع اقتصادی آنها در زمینه آزادسازی تجاری از طریق این موافقتنامه‌ها تأمین می‌شود رغبت بسیار زیادی در این حوزه از خود نشان می‌دهند.

چین نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ در حال حاضر، چین به‌عنوان یکی از محورهای سیاست خارجی اقتصادمحور خود ۱۲ موافقتنامه تجارت آزاد را به اجرا درآورده است و ۲۰ موافقتنامه تجارت آزاد را در دست مذاکره دارد. با نگاهی به موافقتنامه‌های تجارت آزاد که چین به اجرا درآورده است یا در حال مذاکره برای انعقاد آنهاست، می‌توان سه الگو را در این زمینه استخراج کرد:^۱

نخست، موافقتنامه‌های تجارت آزاد با دولت‌های کوچک و دارای اقتصادهای

۱. در مورد فهرست موافقتنامه‌های تجارت آزاد چین با سایر کشورها بنگرید به:

John Wohalley and Chunding Li, China's Regional and Bilateral Trade Agreement, March 2014, at: www.voneu.org



شکننده: ویژگی بارز دسته‌ای از موافقتنامه‌های تجارت آزاد که چین با سایر کشورها به اجرا درآورده است این است که چین این موافقتنامه‌ها را با کشورهایی به اجرا درآورده است که اقتصادهایشان کوچک است. به بیان دیگر، این کشورها یا حجم تجارت اندکی با چین دارند یا به‌علت برخورداری از اقتصاد تک‌محصولی، در اقلامی مثل انرژی، معادن صنعتی و غذا با چین تجارت می‌کنند که برای اقتصاد این کشور اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. این امر نشان می‌دهد که چین به هنگام فعالیت درمورد توافقنامه‌های تجارت آزاد یک استثنا بر هنجارهای بین‌المللی به شمار می‌آید، زیرا چین از این طریق خود را به‌عنوان یک کشور بزرگ اخلاق‌مدار معرفی می‌کند. به بیان بهتر، این موافقتنامه‌ها را به کشورهای کوچک و از لحاظ اقتصادی ضعیف پیشنهاد می‌کند تا بتواند به نوعی به آنها کمک کند. این رویکرد وجههٔ چین را در میان دولتمردان و افکار عمومی این دولت‌ها نیز ارتقا بخشیده است.

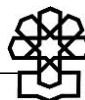
یکی از مثال‌های بارز تلاش‌های چین در زمینه موافقتنامه تجارت آزاد چین با این قبیل کشورها، رویکرد این کشور در مذاکره با شورای همکاری خلیج فارس می‌باشد. آغاز رسمی این مذاکرات به سال ۲۰۰۴ بازمی‌گردد. دو طرف پنج دور مذاکره را انجام داده‌اند و در مورد اکثر موضوعات مرتبط با تجارت کالا به نتیجه رسیده‌اند. مذاکرات در باب تجارت خدمات در دست انجام است و دولتمردان چینی متعهد شده‌اند که روند به نتیجه رسیدن این مذاکرات را شتاب بخشند. از دیدگاه چین، موافقتنامه تجارت آزاد با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان تغییری چشمگیر در سیاست‌های مرتبط با امنیت منابع ازسوی دولتمردان چینی تلقی کرد. بخش‌های دولتی و خصوصی چین منابع مهم از قبیل نفت و گاز را به‌عنوان کالاهایی استراتژیک تلقی می‌کنند و رویکرد چین تلاش برای دسترسی آسان به این مواد از طریق توافقنامه‌های تجارت آزاد است.

در همین چارچوب، از دیگر نمونه‌های رویکرد چین در انعقاد این گونه موافقتنامه‌ها، موافقتنامه‌های تجارت آزاد با اقتصادهای ضعیف آمریکای لاتین یعنی شیلی و کاستاریکا و پرو و نیز با پاکستان است.

دوم، موافقتنامه‌های تجارت آزاد با دولت‌های منطقه شرق و جنوب شرق

آسیا: چین در انعقاد موافقتنامه‌های تجارت آزاد با سایر کشورها اولویت خاصی برای کشورهای آسیایی که در سواحل اقیانوس آرام واقع شده‌اند قائل است. یکی از مصادیق این رویه چین تلاش برای انعقاد موافقتنامه تجارت آزاد با آسه‌آن بوده است. موافقتنامه تجارت آزاد چین و آسه‌آن بزرگ‌ترین قلمرو سرزمینی تجارت آزاد را از لحاظ جمعیت در جهان پوشش می‌دهد و پس از اتحادیه اروپا و منطقه تجارت آزاد آمریکای شمالی، سومین منطقه بزرگ تجارت آزاد از لحاظ حجم تولید ناخالصی داخلی دولت‌های عضو می‌باشد. موافقتنامه تجارت آزاد چین و آسه‌آن در سال ۲۰۰۲ امضا شد، ولی تنها در سال ۲۰۱۰ اجرایی گردید. برنامه این موافقتنامه این است که تعرفه‌ها بر ۸۰۰۰ کالا را کاهش دهد و به عبارتی، تعرفه ۹۰ درصد کالاهای وارداتی بین چین و دولت‌های عضو آسه‌آن را به صفر برساند.

نمونه دوم در این زمینه موافقتنامه تجارت آزاد دوجانبه میان چین و استرالیا است. در نوامبر ۲۰۱۴، چین اعلام کرد که قصد دارد یک موافقتنامه تجارت آزاد دوجانبه با استرالیا به امضا برساند. موافقتنامه تجارت آزاد چین با استرالیا در مقایسه با اکثر موافقتنامه‌هایی که پیش از این چین با سایر کشورها به امضا رسانده جامع‌تر است و سطوح بالاتری از آزادسازی تجاری و سرمایه‌گذاری را دربرمی‌گیرد. موافقتنامه با استرالیا از این جهت بی‌همتا است که بیش از ۱۰ حوزه موضوعی تجاری، از جمله مبادله کالا و خدمات، قواعد سرمایه‌گذاری و تجاری و تجارت الکترونیک را پوشش می‌دهد. سنگاپور،



تایلند و نیوزلند نیز از دیگر کشورهای حوزه شرق آسیا و اقیانوس آرام هستند که چین با آنها موافقتنامه تجارت آزاد دوجانبه امضا کرده است. علاوه بر این، سیاستمداران کره جنوبی نیز اعلام کرده‌اند که در مذاکرات گسترده خود بر سر موافقتنامه تجارت آزاد به نتیجه رسیده‌اند.

در همین چارچوب، چین موافقتنامه‌های تجارت آزاد دوجانبه ویژه‌ای نیز با هنگ‌کنگ و ماکائو به امضا رسانده است. دولت چین در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ یک موافقتنامه تجارت آزاد با عنوان «ترتیبات شراکت اقتصادی نزدیک‌تر»^۱ با منطقه اداری ویژه هنگ‌کنگ و در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۳ یک موافقتنامه تجارت آزاد دیگر را نیز با منطقه اداری ویژه ماکائو منعقد ساخته است. چین حتی با دشمن خود یعنی تایوان نیز موافقتنامه تجارت آزاد امضا کرده است. این موافقتنامه که «موافقتنامه چارچوب همکاری اقتصادی» نام گرفته است با این هدف در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۰ انعقاد یافت تا تعرفه‌ها و موانع تجاری میان دو طرف را کاهش دهد. این موافقتنامه تحولی ژرف در مناسبات میان دو طرف از سال ۱۹۴۹ ایجاد کرده است. پکن با این رویکرد، مناسبات اقتصادی خود با اقتصادهای بزرگ منطقه آسیا-پاسیفیک را ارتقا بخشیده است.^۲

سوم، موافقتنامه تجارت آزاد فراقاره‌ای: علاوه بر دو مورد فوق، چین کوشیده است موافقتنامه‌های تجارت آزاد را از سطح منطقه‌ای خود و از حالت دوجانبه و چندجانبه محدود نیز فراتر ببرد. برای مثال، در سال ۲۰۰۵ سنگاپور یک پیمان مشارکت اقتصادی استراتژیک فرآسپاسیفیکی را با برونی، شیلی و نیوزلند به امضا رساند. این پیمان به صورت

1. Closer Economic Partnership Arrangement(CEPA)

2. Wang Jiang Yu, China and East Asian Regionalism, European Law Journal, Vol. 17, No. 5, Sep 2011, PP. 611-22.

الگویی در آمد که ایالات متحده از طریق آن کوشید یک پیمان مشارکت فراپاسیفیکی را به امضا برساند. این پیمان به صورت موافقتنامه مشارکت فراپاسیفیکی چندی پیش میان تمامی کشورهای ساحل اقیانوس آرام شامل کشورهای آسه‌آن، چین، کره، کره جنوبی و ژاپن و کشورهای آمریکای شمالی و آمریکای لاتین به امضا رسید و این گستره وسیع جغرافیایی را به عنوان پهناورترین و بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری جهان در آورد.

با این اوصاف، بارزترین طرح در میان طرح‌های متعدد موافقتنامه‌های تجارت آزاد چندجانبه در منطقه آسیا پاسیفیک پیمان مشارکت فراپاسیفیک است. پس از سال ۲۰۰۸، دولت آمریکا علاقه خود را به پیوستن به پیمان مشارکت اقتصادی فراپاسیفیک که عضویت آن به روی اعضای جدید باز بود، ابراز نمود. در همین سال استرالیا، ویتنام و پرو نیز به این پیمان پیوستند. در مارس سال ۲۰۱۳ ژاپن دوازدهمین کشور مذاکره‌کننده در باب این پیمان بود. این پیمان به سرعت رفته‌رفته به قدرتمندترین بلوک تجاری کل منطقه آسیا-پاسیفیک تبدیل گشت. بسیاری از ناظران عضویت در این پیمان را به عنوان جلوه بارز استراتژی کلان ایالات متحده پس از جنگ سرد در آسیای شرقی قلمداد می‌کردند. چین تا همین اواخر مهم‌ترین طرف کنار گذاشته شده از فرآیند مذاکره در مورد این پیمان به شمار می‌رفته است. اما فضای دیپلماتیک در پایان می‌۲۰۱۳، تغییر یافت. سخنگوی وزارت تجارت چین اظهار داشت که چین قصد دارد مزایا، معایب و امکان پیوستن به پیمان مشارکت فراپاسیفیک را برپایه تحقیقات دقیق در این زمینه و اصول انصاف و منفعت متقابل مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. این تغییر موضع واکنشی در قبال اظهارات مذاکره‌کنندگان تجاری آمریکا بوده است. آنها اظهار داشته بودند که اگر چین بتواند استانداردهای بالایی را که ما در مورد آنها مذاکره می‌کنیم، مراعات کند آمریکا گزینه‌های



خود در مورد اعضای نهایی پیمان مشارکت فرآتلانتیکی را بازمی‌گذارد.^۱ تنها موافقتنامه تجارت آزاد چین با طرف‌های خارجی که نمی‌توان در سه دسته مذکور قرار داد موافقتنامه تجارت آزاد میان چین و سوئیس است که در اول جولای ۲۰۱۴ اجرایی شد. با این اوصاف، در مجموع به نظر می‌رسد الگوی رفتاری چین در انعقاد این گونه موافقتنامه‌ها دارای ویژگی‌های ذیل است:

نخست آنکه، چین در این زمینه عمل‌گرایی چشمگیری را از خود نشان داده است و حتی با اصلی‌ترین رقبای خود (کره جنوبی و ژاپن) و حتی دشمن خود (آمریکا) موافقتنامه تجارت آزاد منعقد ساخته است.

دوم آنکه، با انعقاد موافقتنامه‌های تجارت آزاد با طرف‌هایی که ظاهراً عایدی اقتصادی برای این کشور ندارند کوشیده است تصویری مثبت از خود در این کشورها برجای بگذارد. سوم آنکه، نخستین طرف‌های انعقاد موافقتنامه‌های تجارت آزاد کشورهای هستند که در پیرامون چین واقع شده‌اند. چین از این طریق هم کوشیده است روابط منطقه‌ای خود در شرق و جنوب شرق آسیا را ارتقا دهد و هم از آن به‌عنوان پلی برای روابط جهانی خود سود جوید.

۳. اعطای کمک به کشورهای فقیر

کمک اقتصادی به سایر کشورها یکی دیگر از ابعاد دیپلماسی اقتصادی چین به شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که از همان اوایل شکل‌گیری و تثبیت حکومت کمونیستی در چین به‌عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی این کشور به‌کار گرفته شده است. با بررسی سیر

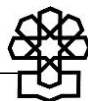
1. Ibid.

تاریخی سیاست کمک خارجی چین، ما می‌توانیم سه دوره را از یکدیگر متمایز سازیم:^۱

دوره اول: این دوره از دهه ۱۹۵۰ آغاز می‌شود و تا نیمه دهه ۱۹۷۰ میلادی ادامه دارد. کمک اقتصادی چین به سایر کشورها در این دولت از الگوی مشخصی پیروی نمی‌کرد. ولی می‌توان گفت عمده‌تاً تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیک قرار داشت. یکی از مهمترین مصداق‌های کمک اقتصادی چین به سایر کشورها در این دوره در نوامبر ۱۹۵۶ اتفاق افتاد. در این تاریخ، دولت چین ۲۰ میلیون فرانک سوئیس به صورت نقدی به حکومت مصر جهت حمایت از عملیات نظامی این کشور بر سر بحران کانال سوئز پرداخت کرد. در سال ۱۹۶۰، دولت چین موافقت کرد جهت بازسازی کارخانه تولید سیگار به گینه کمک کند. در اواخر سال، ۱۹۶۱ و اوایل ۱۹۶۲، چین هفت کارشناس کشاورزی را به کشور مالی اعزام کرد تا تجربیات خود را در زمینه کشت نیشکر و چای در اختیار این کشور قرار دهند. در آگوست ۱۹۶۵، چین یک تیم تحقیقاتی جهت ارزیابی امکان‌پذیری احداث راه آهن تانزانیا-زامبیا به آفریقا اعزام کرد. در اواخر دهه ۱۹۶۰، چین تیم‌های پزشکی و درمانی به تانزانیا، سومالی، کنگو، مالی و گینه اعزام کرد. ویژگی کمک اقتصادی چین در این دوره این بود که اولاً با هدف اشاعه ایدئولوژی کمونیستی صورت می‌گرفت؛ ثانیاً کمک‌ها به صورت پراکنده بود و ثالثاً حجم کمک‌ها در قیاس با سایر دولت‌های جهان بسیار اندک بود.

دوره دوم: این دوره از سال ۱۹۷۰ شروع می‌شود و تا سال ۱۹۹۰ ادامه دارد. ویژگی بارز این دوره که به «دوره تعدیل و دگرگون‌سازی سیاست کمک چین به سایر کشورها» معروف است، این است که هم حجم کلی کمک خارجی و هم سهم آن در تولید ناخالص

1. Carol Lancaster, The Chinese Aid System, Center For Global Development, June, 2007, at: <http://www.cgdev.org>



داخلی و بودجه مالی دولت در قیاس با دوره قبل باز هم به شدت کاهش یافت. ارقام کمک چین به سایر کشورها در این مقطع زمانی از ۴/۷۷۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۱/۵۶۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ کاهش یافت. در طول همین دوره نیز کمک چین به آفریقا به میزان چشمگیری کاهش پیدا کرد. دلیل اصلی این روند آن بود که پس از آغاز اصلاحات در سال ۱۹۷۸، چین سیاست‌های دیپلماتیک خود را مورد جرح و تعدیل قرار داد. بر همین اساس، رهبران چینی تأکید کردند که فعالیت‌های اقتصادی در زمینه روابط خارجی می‌باید بر مبنای محوریت نوسازی در داخل انجام گیرند.

دوره سوم: این دوره که از سال ۱۹۹۱ آغاز شده است و تا امروز ادامه دارد به «دوره کمک مالی و فنی چین بر اساس اهداف یکپارچه» معروف است. از دهه ۱۹۹۰، کمک خارجی چین وارد دوره جدیدی شد که بر «معامله‌به‌مثل و سود متقابل، منافع اقتصادی، یکپارچه‌سازی منفعت سیاسی و تعهدات دولت چین» تأکید داشت. پس از پایان جنگ سرد، دولت چین اصلاحاتی را در زمینه کمک خارجی خود به منظور تبعیت از روند جهانی انجام داد؛ به‌گونه‌ای که هم حجم کمک‌های خارجی و هم گستره دریافت‌کنندگان کمک‌های خارجی را نیز افزایش داد و علاوه بر این؛ جرح و تعدیل‌هایی را نیز در شکل‌های متفاوت کمک‌های اقتصادی به سایر کشورها و مناطق ایجاد کرد. بر همین اساس، در این دوران بود که بودجه کمک خارجی چین به سرعت رشد کرد.

اما با آغاز هزاره جدید، به موازات رشد اقتصادی چین، سیاست کمک این کشور نیز ابعاد، جلوه‌ها و دامنه شگرفی به خود گرفت به‌گونه‌ای که هم‌اکنون بیش از ۹۰ کشور در سراسر جهان در زمره دریافت‌کنندگان کمک‌های اقتصادی چین به شمار می‌آیند. این وضعیت به حدی مشهود است که فعالیت‌های مربوط به کمک خارجی و حمایت‌های مالی

دولت چین از سایر کشورها به مراتب پرتنوع‌تر و گسترده‌تر از برنامه‌های کمک‌رسانی آمریکا و سایر دولت‌های توسعه‌یافته است.^۱

منابع رسمی چین به‌صراحت میان سه مقوله از فعالیت کمک‌رسانی خارجی چین تمایز قائل می‌شوند:

- کمک نقدی،

- وام‌های بدون بهره،

- اعطای امتیازات ترجیحی.

در مورد دو مقوله اول، دولت چین به‌طور مستقیم هزینه‌های کمک اقتصادی را تأمین می‌کند، ولی درمورد مقوله سوم باید گفت که بانک صادرات و واردات چین هزینه آن را تأمین می‌کند. قبل از سال ۲۰۰۰، به‌علت نقش محدود چین در اقتصاد جهانی، فعالیت‌های کمک اقتصادی این کشور هم از لحاظ مقیاس و هم از حیث محتوا بسیار محدود بود. از آن زمان به بعد، هم مقیاس، هم محتوا و هم مقصدهای این کمک‌ها افزایش یافته است. در نتیجه رشد اقتصادی قابل‌ملاحظه و مستمر چین، سهم پکن در تجارت جهانی و تولید محصولات اقتصادی در سطح جهانی افزایش پیدا کرد. به تبع این امر، منابعی هم که چین برای اعطای کمک اقتصادی فراروی خود داشت افزایش پیدا کرد. از آنجا که تداوم رشد اقتصادی چین به روند روبه‌رشد دریافت منابع طبیعی به‌ویژه انرژی بستگی دارد، در آغاز هزاره جدید بخش زیادی از کمک چین معطوف به کشورهایی است که چنین منابعی را در اختیار دارند.

حجم مالی کمک چین عمدتاً به‌وسیله وام‌هایی که بانک صادرات و واردات چین،

1. Violetta Nowak, China's Development Aid Strategies, Chinese Business Review, April 2015, Vol. 14, No 4, PP. 201-209.



بانک توسعه چین و صندوق توسعه آفریقا (که به عنوان زیرمجموعه بانک توسعه چین عمل می‌کند) تأمین می‌شود. چند شرکت دولتی از جمله شرکت ملی نفت چین در ماورای بحار، شرکت ملی نفت چین و شرکت پتروشیمی چین نیز کمک‌های فنی و مالی به سایر کشورها ارائه می‌دهند. ساختار مدیریت رسمی کمک‌های چین نیز به گونه‌ای است که وزارت تجارت چین در رأس آن قرار می‌گیرد. این وزارتخانه به طور مستقیم در برابر شورای دولتی چین و در نهایت، در برابر کمیته دائمی دفتر سیاسی حزب کمونیست چین که مهمترین نهاد تصمیم‌گیرنده در چین به شمار می‌آید پاسخگوست. برنامه‌های کمک اقتصادی چین در سراسر جهان از الگوی پراکندگی خاصی پیروی می‌کنند؛ این برنامه‌ها هم به لحاظ حجم کمک و هم به لحاظ اهداف کمک از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت هستند. اگر اروپا و آمریکا را دو منطقه توسعه‌یافته‌ای که نیاز چندانی به کمک اقتصادی ندارند در نظر بگیریم، با عنایت به محوریت جهان در حال توسعه به عنوان دریافت‌کننده اصلی کمک‌های اقتصادی، ما می‌توانیم الگوی کمک‌های اقتصادی چین را در ۶ منطقه از هم تفکیک کنیم:^۱

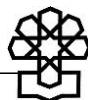
الف) آمریکای لاتین: آمریکای لاتین بیش از هر منطقه دیگری در طی ۱۵ سال اخیر کمک اقتصادی از چین دریافت کرده است. البته این رویه چین با عنایت به تلاش این کشور برای نفوذ در حیطات خلوت سنتی آمریکا که از زمان اعلام دکترین مونروئه مطرح بوده است، طبیعی به نظر می‌رسد. بخش اعظم کمک چین به آمریکای لاتین به پروژه‌هایی مربوط می‌شود که با منابع طبیعی سروکار دارند و به صورت چندجانبه اجرا

۱. برای مطالعه مبسوط در این زمینه بنگرید به:

شده‌اند. برای مثال، کشورهایایی مثل آرژانتین، اکوادور، برزیل، شیلی و ونزوئلا در ذیل یک برنامه کمک‌رسانی تعریف شده‌اند. نکته جالب در مورد کمک‌های اقتصادی چین به آمریکای لاتین این است که عمده این کمک‌ها به کشورهایی که از حیث بهره‌مندی از منابع طبیعی «غنی» هستند اختصاص یافته‌اند. در این چارچوب، کشورهایی از قبیل آرژانتین، ونزوئلا، اکوادور و برزیل جایگاه برجسته‌ای به‌عنوان دریافت‌کنندگان کمک‌های اقتصادی چین به آمریکای لاتین دارند. قبل از سال ۲۰۰۵، اکثر برنامه‌های کمک‌رسانی به منطقه آمریکای لاتین بر امور زیربنایی از قبیل ساخت نیروگاه، پروژه‌های حمل‌ونقل، مسکن‌سازی و مخابرات تمرکز یافت، اما از این سال به بعد حوزه‌های مربوط به منابع طبیعی را نیز شامل شده است.

ب) آفریقا: منطقه آفریقا از حیث دریافت کمک از چین مقام دوم در میان مناطق در حال توسعه جهان را به خود اختصاص داده است.^۱ پیش از سال ۲۰۰۴، اکثر برنامه‌های کمک‌رسانی چین به آفریقا بر لغو بدهی‌ها و اعطای کمک‌های بشردوستانه به این قاره تمرکز یافته بودند، ولی از آن زمان به بعد، و به‌ویژه به دنبال برگزاری اجلاس‌های سران چین و آفریقا در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶، جهت‌گیری کمک‌ها به سمت تلفیقی از برنامه‌های معطوف به توسعه بهره‌برداری از منابع طبیعی از یک‌سو، و توسعه امور زیربنایی از جمله نیروگاه‌های برق‌آبی و پروژه‌های احداث جاده و راه‌آهن در سراسر آفریقا از سوی دیگر، تغییر یافته است. این برنامه‌ها به‌عنوان بخشی از تلاش‌های دیپلماتیک چین، موارد دیگری از قبیل ساخت ورزشگاه‌ها و ساختمان‌های پارلمان را نیز دربر گرفته است. هرچند نفت یکی از مهمترین آماج‌های برنامه‌های کمک‌رسانی در زمینه توسعه منابع طبیعی در

1. Bras Parks, 10 Essential Facts About Chinese Aid to Africa, The National Interest, Nov 2015, at: www.nationalinterest.org



آفریقا، اما چین در زمینه استخراج منابع طبیعی دیگر از قبیل طلا، پلاتین، پلاتینیوم، الماس، اورانیوم و آلومینیوم نیز فعالیت دارد. به طور کلی، تجربه چین در مورد اعطای کمک‌های اقتصادی به آفریقا نشان می‌دهد که کمک‌های اقتصادی در زمینه بهره‌برداری منابع طبیعی بر کمک‌های اقتصادی در زمینه توسعه زیربنایی و عمرانی ارجحیت و تقدم دارد، به گونه‌ای که به محض اینکه موافقتنامه‌های استخراج منابع میان چین و کشور آفریقایی به مرحله اجرا در می‌آیند، پکن در صدد برمی‌آید کمک‌های اقتصادی خود را در زمینه توسعه امور زیربنایی در اختیار کشور آفریقایی قرار دهد تا بتواند بهره‌برداری از منابع طبیعی را تسهیل نماید.

ج) غرب آسیا: کشورهای منطقه غرب آسیا به‌ویژه در پروژه‌های نفت و گاز، احداث راه‌آهن و نیز بخشودگی بدهی‌ها آماج کمک‌های اقتصادی چین بوده‌اند. اکثر پروژه‌های بزرگ در این منطقه در راستای استراتژی جهانی چین در زمینه دسترسی به منابع انرژی سامان یافته‌اند. با توجه به نیاز فزاینده چین به منابع نفت و گاز غرب آسیا و به تبع آن جایگاه این منطقه به‌عنوان یکی از مناطقی که پکن بیشترین مبادله تجاری را با آن خواهد داشت تمرکز چین بر موضوع انرژی در کمک اقتصادی به کشورهای این منطقه قابل فهم به نظر می‌رسد. البته شکل دیگر کمک‌رسانی اقتصادی چین به منطقه غرب آسیا نیز در بخشودگی یا لغو بدهی‌ها تبلور یافته است که این موضوع در مورد عراق صدق می‌کند.

د) جنوب آسیا: فعالیت‌های چین در زمینه اعطای کمک اقتصادی به جنوب آسیا از این جهت بی‌همتا است که نه بر توسعه منابع طبیعی، بلکه بر کمک مالی و زیربنایی تمرکز یافته است. این الگوی کمک‌رسانی به علت وضعیت خاص این منطقه می‌باشد. جنوب آسیا از لحاظ منابع طبیعی منطقه‌ای غنی به شمار نمی‌آید. واردات چین از جنوب

آسیا به محصولات کشاورزی و مواد خام محدود می‌شود. از این رو، دغدغه اصلی چین در ارائه کمک‌های اقتصادی به این منطقه بر برقراری موازنه قدرت میان کشورهای این منطقه تمرکز یافته است. سیاست این کشور در قبال کشورهای منطقه به گونه‌ای بوده است که از ورشکستگی و ضعف بیش از حد دولت‌های ضعیف جنوب آسیا در برابر قدرت مسلط این منطقه جلوگیری کند. در این چارچوب، دولت چین دو ابتکار عمل را در این منطقه به اجرا درآورده است: نخست، ارائه یک بسته توسعه اقتصادی که در سال ۲۰۰۶ به امضا رسانده است و به موجب آن، چین تعهد کرده است کمک‌های شایانی را در احداث بندرگاه‌ها، پالایشگاه‌های نفت و توسعه کشاورزی در اختیار دولت‌های فقیر جنوب آسیا قرار دهد و دیگری، یک موافقتنامه ۱۵ میلیارد دلاری که در سال ۲۰۱۰ برای احداث دو نیروگاه برق آبی به امضا رسیده است. پاکستان بیشترین سهم کمک‌های اقتصادی چین را در میان کشورهای جنوب آسیا دریافت می‌کند. جایگاه برجسته پاکستان در سیاست کمک اقتصادی چین به عنوان مکمل موافقتنامه تجارت آزاد میان چین و پاکستان که در سال ۲۰۰۷ اجرایی شد عمل کرده است. البته سریلانکا و نپال در رده‌های بعدی دریافت کمک‌های اقتصادی از این کشور قرار می‌گیرند.

ه) آسیای مرکزی: آسیای مرکزی کمک اقتصادی نسبتاً اندکی را از چین دریافت کرده است و در میان سایر مناطق در حال توسعه جهان، کمترین میزان کمک‌ها را این کشور به خود اختصاص داده است. اکثر کمک‌های چین به کشورهای این منطقه اعطا کرده است در بخش‌های نفت، گاز طبیعی و استخراج معادن تمرکز یافته است. در سال‌های اخیر سازمان‌های منطقه‌ای از قبیل سازمان همکاری شانگهای نقش محوری در جهت‌دهی به کمک‌های اقتصادی چین به کشورهای این منطقه ایفا کرده‌اند.



و) شرق و جنوب شرق آسیا: برنامه‌های کمک اقتصادی چین در شرق و جنوب شرق آسیا رویکرد متوازن‌تری را در خود دارد؛ زیرا کمک‌های اقتصادی چین به این منطقه از تنوع بیشتری برخوردارند. چین در کمک‌های اقتصادی خود به کشورهای شرق آسیا بیش از آنکه انگیزه‌های سیاست خارجی خود را محور قرار دهد، به نیازهای دریافت‌کننده کمک توجه می‌کند. برای مثال، چین کمک‌های پزشکی به کامبوج و ویتنام و کمک‌های غذایی به کره شمالی ارائه می‌دهد و پروژه احداث خط لوله نفت و گاز را در برنامه کمک اقتصادی خود به میانمار قرار داده و هزینه احداث راه‌آهن در لائوس را تقبل می‌کند.^۱

۴. جذب سرمایه‌گذاری خارجی و سرمایه‌گذاری در سایر کشورهای جهان به‌ویژه کشورهای در حال توسعه

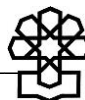
به دنبال اصلاحات اقتصادی در چین به‌ویژه در طی دو دهه اخیر، وضعیت سرمایه‌گذاری چین تغییرات زیادی را به خود دیده است. در اوایل دهه ۱۹۸۰ چین سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود را به فعالیت‌های صادرات‌محور محدود می‌ساخت و همین سیاست باعث می‌شد سرمایه‌گذاران خارجی ناگزیر باشند با شرکت‌های چینی مشارکت داشته باشند. اما در دهه ۱۹۹۰ سیاست‌های اقتصادی دولت چین گشایش‌های بیشتری را در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی انجام داد، به نحوی که عملاً جذب سرمایه‌گذاری خارجی قانونی اعلام شد. در نتیجه، جذب سرمایه‌های خارجی هر ساله رشد تصاعدی را تجربه کرد. در همین چارچوب، در آغاز هزاره جدید، فعالیت‌های اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌گذاری

۱. بنگرید به:

خارجی بیش از ۶۰ درصد واردات و صادرات این کشور را به خود اختصاص داده است. این رشد ثمره برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که دولت چین در اوایل دهه ۱۹۹۰ به اجرا درآورده است. از آن برهه تاکنون، دولت چین تدابیر ذیل را انجام داده است:

۱. اجازه دادن به سرمایه‌گذاران خارجی برای تولید و فروش طیف گسترده‌ای از کالاها و خدمات در بازار داخلی چین،
۲. از میان برداشتن محدودیت‌های زمانی در زمینه اجرای سرمایه‌گذاری‌های مشترک،
۳. تضمین سرمایه‌های خارجی در زمینه مصون بودن از ملی شدن،
۴. اجازه دادن به شرکای خارجی برای تصدی ریاست هیئت مدیره شرکت‌های مشترک،
۵. اعطای مجوز برای فعالیت اقتصادی شرکت‌هایی که تماماً در تملک خارجی هستند،
۶. برخورد ترجیحی مالیاتی در قبال شرکت‌هایی که تماماً در تملک خارجی هستند (البته این برخورد ترجیحی مالیاتی در مناطق اقتصادی خاص و در بخش‌های خاصی که دولت می‌خواهد توسعه یابند از قبیل انرژی، حمل‌ونقل و ارتباطات می‌باشد)،
۷. اعطای مجوز فعالیت به بانک‌های خارجی برای دایر کردن شعبه در برخی مناطق از قبیل شانگهای،
۸. اعطای مجوز به سرمایه‌گذاران خارجی برای خرید سهام در بازار بورس شانگهای (البته به میزان معین و در بخش‌های خاص).

در نتیجه همین تغییرات بود که در سال ۱۹۹۷، دولت چین ۲۱۰۴۶ پروژه سرمایه‌گذاری خارجی را تصویب و بیش از ۴۵ میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی را جذب کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱، پس از آمریکا دومین کشوری بود که بیشترین حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را جذب کرد. ارقام مربوط به جذب سرمایه‌گذاری



مستقیم خارجی هر ساله سیر صعودی داشته است، به گونه‌ای که حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین، از ۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ به ۱۱۹/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسیده است. با این اوصاف، می‌توان استدلال کرد که سرمایه‌گذاری خارجی عاملی مؤثر در ارتقای سریع جایگاه چین در تجارت جهانی بوده است.

از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در سایر کشورهای جهان نیز یکی دیگر از ابعاد دیپلماسی اقتصادی این کشور را تشکیل می‌دهد. دولت چین شرکت‌های چینی را تشویق می‌کند تا هم در کشورهای توسعه‌یافته و هم در کشورهای در حال توسعه سرمایه‌گذاری کنند. این سیاست چین که در طی سه دهه اخیر دنبال شده باعث افزایش نفوذ اقتصادی و به تبع آن، سیاسی این کشور در سایر مناطق جهان شده است؛ به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۴ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در خارج از مرزهایش بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به درون مرزهایش پیشی گرفت و این کشور را برای اولین بار به بزرگ‌ترین صادرکننده سرمایه در جهان تبدیل کرد. همان طور که در بالا اشاره شد، حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین در بیرون از مرزهای این کشور در سال ۲۰۱۴ به حدود ۱۲۰ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال ۲۰۱۳ رشد ده درصدی را نشان می‌دهد. انتظار می‌رود این رشد سریع در سال‌های آینده نیز تداوم یابد، زیرا شرکت‌های چینی بیش از پیش دریافته‌اند که سرمایه‌گذاری در خارج از چین استراتژی کارآمدی برای ارتقا و رقابتی‌تر شدن آنها به شمار می‌آید.^۱

در همین چارچوب، به‌طور کلی، می‌توان گفت چین دو الگو را در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سایر کشورها در پیش گرفته است:

1. Charles Wolf et al. China's Foreign Aid and Government- Sponsored Investment Activities, RAND Report, 2013, at: www.rand.org

نخست، سرمایه‌گذاری در جهان توسعه‌یافته: این نوع از سرمایه‌گذاری رویه غالب چین تا اواسط دهه ۱۹۹۰ بوده است. تا این برهه، چین سرمایه‌گذاری‌های خارجی خود را در کشورهای استرالیا، کانادا و آمریکا متمرکز می‌ساخت و توجه کمتری به کشورهای در حال توسعه در این زمینه می‌کرد. هدف اصلی از این سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً دریافت دانش فنی لازم برای انتقال آن به داخل خاک چین بوده است. بخش اعظم این سرمایه‌گذاری‌ها به فعالیت در تولید محصولات صنعتی و با فناوری برتر متمرکز می‌شود.

دوم، سرمایه‌گذاری در جهان در حال توسعه و توسعه‌نیافته: با تنوع یافتن نیازهای اقتصادی چین و به موازات آن افزایش حجم سرمایه‌های شرکت‌های چینی در اثر رشد شتابان اقتصادی این کشور، الگوی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی این کشور در خارج از مرزها به سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیز بیش‌ازپیش سوق یافت. هدف چین در این نوع سرمایه‌گذاری‌ها متعدد و متنوع بوده است:

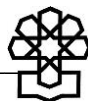
نخست آنکه، بتواند خود را به‌عنوان مرجعیت توسعه دادن کشورهای در حال توسعه نشان دهد.

دوم آنکه، سبک زندگی چینی را اشاعه دهد.

سوم آنکه، با تخفیف‌های ویژه و برخورد‌های ترجیحی با این قبیل کشورها سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را ابزاری برای پیشبرد دیپلماسی عمومی خود قرار دهد.

چهارم آنکه، دسترسی آسان به منابع طبیعی و غذایی ارزان این قبیل کشورها به‌ویژه کشورهای آفریقایی برای تأمین نیازهای وارداتی خود داشته باشد.^۱

۱. بنگرید به:



۵. مشارکت در مجامع بین‌المللی در موضوعات اقتصادی و تجاری

افزایش قدرت اقتصادی چین سبب شده است این کشور احساس مسئولیت بیشتری در مورد شکل‌دهی به نظم اقتصادی بین‌المللی در دنیای جهانی‌شده از خود نشان دهد و تا جایی که امکان دارد به عضویت در تشکل‌ها و ائتلاف‌های اقتصادی بین‌المللی درآید. مهمترین جلوه این تمایل را می‌توان در حضور این کشور در جمع قدرت‌های نوظهور اقتصادی (شامل هند، روسیه و برزیل) (BRICS) یافت. عضویت چین از آن جهت اهمیت دارد که اولاً بریکس به‌عنوان یک ائتلاف فراقاره‌ای، ساختاربندی جدیدی برای اقتصاد و سیاست جهانی و تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت اروپا و آمریکا است که این ظرفیت را دارد تا صدایی قوی در مجامع و مباحث مهم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی باشد و سیطره نظم مسلط فعلی را به چالش بکشد. ثانیاً دو کشور عضو بریکس یعنی چین و روسیه، عضویت دائم شورای امنیت را دارند و هر سه کشور دیگر یعنی هند، برزیل و آفریقای جنوبی داعیه عضویت دائم در شورای امنیت و اصلاح ساختارهای سیاسی و مالی جهانی را دارند. ثالثاً از نقطه نظر اقتصادی نیز تا سال ۲۰۳۰ سه کشور از چهار اقتصاد اصلی جهان، عضو بریکس خواهند بود. در حال حاضر نیز اعضای بلوک با توجه به حجم اقتصادهای خود، این ظرفیت را دارند تا بر تحولات مالی و اقتصادی جهانی تأثیرگذار باشند. تمامی این سه عامل را می‌توان در مقابله با سیطره‌جویی غرب به رهبری آمریکا و تلاش برای برقراری نظم اقتصادی عادلانه در نظام بین‌الملل جستجو کرد.^۱ این هدف غایی بریکس در واقع یکی از مؤلفه‌های زیربنایی اقتصادی سیاست خارجی چین نیز به‌شمار می‌آید.

1. Suresh P. Singh, BRICS and World Order, at www.saiia.org.za

به دنبال اولین نشست سران کشورهای برزیل، روسیه، چین و هند در سال ۲۰۰۹ در حاشیه جلسه سران کشورها در سازمان ملل متحد، این تشکل بین‌المللی به یک آرایش جدید قدرت در حال ظهور تبدیل شده است. چین با حضور در تشکل بریکس عملاً نارضایتی خود را از به دور بودن از سازوکارهای اصلی حکمرانی اقتصادی جهانی، که عمدتاً در گفتگوهای گروه ۸ مورد بحث، گفتگو و تصمیم قرار می‌گیرد، نشان داده است. از سوی دیگر، برخی بر این باورند که تمرکز گروه هفت کشور صنعتی بر نیازهای کشورهای صنعتی با هزینه کشورهای در حال توسعه به تمایل کشوری مثل چین برای عضویت در این تشکل دامن زده است.

هدف دیگر چین از عضویت در این مجمع برخوردار شدن از همراهی سایر قدرت‌های نوظهور اقتصادی برای تقویت جایگاه رقابتی خود در قبال آمریکا است. وانگهی، سیاست‌های مالی جهانی در سازمان‌هایی چون سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین گروه هشت طراحی و اعمال می‌شود، به گونه‌ای که سیاست‌های اقتصادی چین به شدت تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد. چین با عضویت در بریکس عملاً می‌کوشد نوعی چارچوب نهادی را برای موازنه‌سازی در قبال گروه هفت کشور صنعتی و قرار دادن دستورکارهای خود در درون سیاست‌های آن نهادها ایجاد نماید.

به دنبال بروز بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ جایگاه بریکس در نظام بین‌الملل برجسته‌تر گردید، زیرا بدون حضور اعضای آن و از جمله چین در تلاش‌ها برای مهار آن، این بحران حتی عمیق‌تر می‌گردید. در پاسخ به این تحولات بود که در ۱۸ می ۲۰۰۸ اولین نشست رسمی وزرای خارجه بریک در یکتاترینبورگ روسیه برگزار شد و زمینه‌های لازم برای تبدیل شدن تشکل اقتصادی بریک به یک نهاد سیاسی بین‌المللی را فراهم



نمود. در پایان این نشست، بیانیه مشترک قرائت گردید و به ضرورت توجه به موضوعات زیر اذعان نمود: تقویت امنیت و ثبات بین‌المللی؛ نیاز به اطمینان از فرصت‌های برابر برای توسعه همه کشورها؛ تقویت همکاری‌های چندجانبه؛ نیاز به اصلاحات سازمان ملل و شورای امنیت؛ پشتیبانی برای حل اختلافات از طریق سیاسی و ابزار دیپلماتیک؛ حمایت از خلع سلاح و عدم اشاعه؛ محکومیت تروریسم در همه اشکال و مظاهر آن؛ شناخت اهمیت همکاری‌های بین‌المللی برای مقابله با آثار تغییرات آب و هوایی؛ پشتیبانی از تلاش‌های بین‌المللی برای مبارزه با گرسنگی و فقر؛ استقبال از پیشنهاد برزیل برای برگزاری جلسات سالیانه وزرای دارایی باریک که از آن سال تاکنون به‌طور منظم و سالیانه برگزار شده است.

این مواضع نشان می‌دهد که درست است که بریکس در بدو امر به‌عنوان تشکلی با بن‌مایه اقتصادی محسوب می‌شده است ولی به مرور زمان به‌صورت یک نیروی سیاسی بین‌المللی در عرصه توزیع قدرت بین‌المللی درآمده است. با پیوستن آفریقای جنوبی به گروه BRIC در سال ۲۰۱۱، نام گروه به BRICS تغییر یافت و در نظام نوین اقتصاد سیاسی جهانی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین گروه‌بندی‌های جهانی مطرح شده است. چین با عضویت در گروه بریکس می‌کوشد سیاست‌های اقتصادی خود را در عرصه جهانی پیش ببرد. در کنگره هجدهم حزب کمونیست چین این گروه به‌عنوان یکی از مهمترین بسترهای چندجانبه برای چین شناسایی شد که می‌تواند به ارتقای موقعیت پکن در نظام بین‌الملل کمک نماید. علاوه بر این، در این کنگره تأکید شد که چین برای حضور و افزایش صدای خود در مسائل جهانی باید فعالانه در نهاد چندجانبه بریکس حضور داشته باشد و از این طریق، بتواند به ساخت نظم بین‌المللی عادلانه و تأمین منافع مشروع خود اقدام نماید. بدین‌سان، حضور فعال در بریکس به یکی از محورهای اصلی دیپلماسی اقتصادی

چین تبدیل شده است. چین از این طریق، اهداف ذیل را دنبال می‌کند:

۱. نفوذ و مشارکت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی،
۲. گسترش همکاری‌های جنوب - جنوب با هدف حفظ رشد اقتصادی و دستیابی به منابع،
۳. برقراری محیط بین‌المللی با ثبات و صلح آمیز،
۴. شکل‌گیری یک جهان چندقطبی و چندجانبه‌گرا که در آن چین و شرکای آن می‌توانند ایفای نقش نمایند.^۱

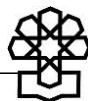
چین با حضور خود در سایر نهادهای اقتصادی بین‌المللی به‌ویژه نهادهایی هم که ایالات متحده از فردای پایان جنگ جهانی دوم ابتکار عمل تأسیس آنها را به دست گرفت همین رویکرد فوق را دنبال کرده است. در همین چارچوب، با مطالعه رویکرد سیاست خارجی چین به نهادهای اقتصادمحور بین‌المللی، می‌توان روندهای کلی ذیل را استخراج کرد:^۲

نخست آنکه، چین به موازات رشد فزاینده قدرت اقتصادی خود، حضور و فعالیت اثربخش را در نهادها و تشکل‌های اقتصادی بین‌المللی افزایش داده است، به‌گونه‌ای که اولاً توانایی این کشور در شکل‌دهی به سیاست‌ها و مواضع در درون این نهادها و تشکل‌ها افزایش یافته است؛ ثانیاً توانایی این کشور در بهره‌گیری از آنها به‌عنوان سکوهایی جهت پیشبرد قدرت نرم و سخت خود نیز افزون‌تر گردیده است. این روند به‌ویژه در صندوق بین‌المللی پول که از گردهمایی‌های آن برای انتقاد صریح از ضعف‌ها و اشتباهات سیاستگذاران مالی و اقتصادی آمریکا و برجسته‌سازی تأثیر مثبت مواضع چین بر

1. Ibid.

۲. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

Stephen Olson and Clyde Prestowitz, *The Evolving Role of China in International Institutions*, the Economic Strategy Institute, at: www.USCC.gov



کشورهای جهان بهره‌برداری می‌کند تجلی یافته است.

دوم آنکه، توانایی چین در اعمال نفوذ در ساختار تصمیم‌گیری و فرهنگ سازمانی شکل‌های بین‌المللی نیز افزایش یافته است. برای مثال، چین با لابی کردن در مورد نحوه سازماندهی ساختار و نیز مأموریت‌های شکل‌های بین‌المللی به‌گونه‌ای عمل می‌کند که آن شکل حساسیت بیشتری در قبال دغدغه‌های چین داشته باشد.

سوم آنکه، چین خود را به‌عنوان بازیگری کارآمد در شکل‌های بین‌المللی اقتصادی نشان داده است، به‌گونه‌ای که کارکشته‌ترین دیپلمات‌ها را به مقرها و اجلاس‌های این شکل‌ها اعزام می‌کند و هیئت نمایندگی منظم و منضبطی در این مقرها به‌طور دائمی می‌گمارد.

چهارم آنکه، چین همواره در تصمیم‌گیری‌های شکل‌های اقتصادی بین‌المللی به‌صورت تدافعی، در سایه و البته پوشیده عمل می‌کند، به نحوی که سایر دولت‌ها را به‌طور ناخودآگاهانه به سمت مواضع خود سوق می‌دهد.

پنجم آنکه، چین انعطاف قابل ملاحظه‌ای را در برخورد با سیاست‌ها و تصمیمات شکل‌های اقتصادی بین‌المللی از خود نشان می‌دهد به‌گونه‌ای که می‌تواند تعامل خوبی را با ساختارهای به‌بارآورنده این سیاست‌ها و تصمیمات برقرار سازد.

ششم آنکه، هیئت‌های دیپلماتیک چینی در نهادها و شکل‌های اقتصادی بین‌المللی علاقه زیادی به یادگیری از تجربیات سازمانی سایر کارشناسان و نمایندگان سایر کشورها و حتی کارکنان شکل اقتصادی از خود نشان می‌دهند به‌گونه‌ای که آنها در زمینه درخواست کردن و استفاده از مطالعات و تحلیل‌های سیاستگذارانه در موضوعات متعدد پیشرو هستند، از تجربیات و معلومات شبکه‌های نهادین اطلاع‌رسانی در حوزه‌های مختلف اقتصادی و تجاری بهره‌برداری می‌کنند و البته به تبادل اطلاعات در این زمینه نیز می‌پردازند.

هفتم آنکه، نمایندگان چین مشارکت سازنده‌ای در بحث‌ها و گفت‌وگوهای نهادهای بین‌المللی دارند و تلاش می‌کنند مواضع و سیاست‌های اقتصادی کشورشان را با گفتگو و رایزنی پیش ببرند.

هشتم آنکه، چینی‌ها به تبعیت از فرهنگ خاصی که دارند می‌کوشند از تنش در نهادها و تشکل‌های اقتصادی بین‌المللی بپرهیزند. آنها همواره بر اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها حتی در بحث‌های درون این نهادها و تشکل‌ها تأکید می‌نهند و با شفافیت و سعه صدر عمل می‌کنند.

جمع‌بندی و ارزیابی سیاست خارجی اقتصادمحور چین در عصر جهانی‌شدن

چین نمونه بارز یک کشور ضدنظام سلطه است که با بهره‌گیری از دیپلماسی اقتصادی توانسته است اهداف و منافع ملی خود را به نحو کم‌وبیش موفقیت‌آمیزی پیش ببرد. در این چارچوب، می‌توان گفت که چین به‌ویژه از اوایل دهه ۱۹۹۰ تاکنون از ابزارهای اقتصادی سیاست خارجی خود به خوبی بهره‌برداری کرده است.

اصالت دادن به محیط منطقه‌ای: رویکرد اقتصادی سیاست خارجی چین که در دیپلماسی اقتصادی این کشور تبلور یافته است به‌گونه‌ای است که در مناسبات بین‌المللی خود به روابط منطقه‌ای اصالت می‌دهد و آن را به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای تسهیل روابط در سطح جهانی به حساب می‌آورد.

تأکید بر بهره‌گیری همزمان از دیپلماسی اقتصادی و دیپلماسی عمومی: اگر دیپلماسی اقتصادی و دیپلماسی عمومی را دو بُعد دیپلماسی بدانیم، از یک سو چین از هر دو بعد به موازات یکدیگر بهره می‌گیرد و از سوی دیگر، این کشور هر یک را ابزار



دیگری قرار داده است. به بیان بهتر، چین از دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد دیپلماسی عمومی بهره گرفته است و از دیپلماسی عمومی برای نیل به اهداف اقتصادی خود در سایر کشورها سود جسته است. در این چارچوب، می‌توان استدلال کرد که این دو فرآیند در عرصه سیاست خارجی چین تقویت‌کننده یکدیگر بوده‌اند.

موازنه‌سازی نرم و خزنده: درست است که چین آمریکا را بزرگ‌ترین و مهم‌ترین

دشمن خود می‌داند، ولی در عرصه سیاست خارجی با بهره‌گیری از ابزار اقتصادی که در دیپلماسی اقتصادی این کشور نمود می‌یابد کوشیده است با ابزارهای نرم و به‌طور غیرمستقیم بر تصمیمات خصمانه دشمن خود تأثیر بگذارد و آن را به پذیرش جایگاه ارتقایافته پکن در عرصه بین‌المللی مجبور سازد.

چندجانبه‌گرایی فعال: همان‌طور که در رویکرد اقتصادی منطقه‌ای چین نیز اشاره

شد، رفتار این کشور هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح بین‌المللی بر پایه چندجانبه‌گرایی استوار است. عضویت در مجمع اقتصادی آسیا و پاسیفیک (آپک)، اجلاس آسیا - اروپا، گروه بیست و بریکس از جلوه‌های بارز این رویکرد چین است.

البته ناگفته پیداست که دیپلماسی اقتصادی چین از یک نارسایی مهم رنج می‌برد. این

نارسایی همانا غیربومی بودن و به‌عبارت بهتر، غربی - آمریکایی بودن مفروضات فکری این رفتار است که در آینده می‌تواند این کشور را دچار تناقضات شدیدی کند، به طوری که حتی این خطر را به دنبال دارد که در ورطه هضم شدن در نظام سلطه سرمایه‌داری بیافتد. در این چارچوب، درس‌هایی که می‌توان از دستاوردهای دیپلماسی اقتصادی چین گرفت و برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به کار برد به شرح ذیل می‌باشند:

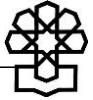
نخست آنکه، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از دیپلماسی عمومی برای پیشبرد

دیپلماسی اقتصادی خود بهره گیرد. در این راستا، تلاش دولت یازدهم برای زدودن زنگارهای ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی از تصویری که در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در مورد ایران ترویج می‌شده است ستودنی است که البته باید، تداوم، عمق و شدت یابد. دوم آنکه، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند مقوله سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به‌عنوان فرصتی برای ارتقای مناسبات تجاری خارجی خود قرار دهد و هم در جذب و هم در اعطای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به اولویت‌بندی روی آورد.

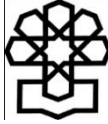
سوم آنکه، جمهوری اسلامی ایران به مانند چین از این ظرفیت و امکان برخوردار است که از فضای منطقه‌ای به‌ویژه دولت‌های عراق و افغانستان به‌عنوان مقدمه‌ای جهت پیشبرد دیپلماسی اقتصادی در سطح فرامنطقه‌ای سود جوید. در این راستا، بهره‌گیری از فرصت‌هایی که سازمان همکاری منطقه‌ای (اگو) در اختیار جمهوری اسلامی ایران نهاده است ضروری به‌نظر می‌رسد. در این راستا، پیشنهاد می‌شود جمهوری اسلامی ایران جایگاه منطقه‌ای خود را بیش از هرچیز در پرتوی ملاحظات اقتصادی بازتعریف نماید.

منابع و مأخذ

1. Mireya Solis, "The Trans-Pacific Partnership: Can the United States lead the way in Asia-Pacific integration? Pacific Focus, Volume 27, Number 2(December 2012).
2. Maya Kaneko, "Abe bolsters Southeast Asia ties in bid to counter China's rising threat," Japan Times, January 20, 2013, <http://www.japantimes.co.jp/news/2013/01/20/national/abe-bolsters-southeast-asia-ties-in-bid-to-counter-chinas-rising-threat>
3. Benedict E. DeDominics, "US Post Cold War Grand Strategy and Multilateral National Integration in Europe and East Asia", Review



- of Business
and Finance Studies, Volume 6, 1 Number (2015).
4. Reuters, “U.S., China Agree to Investment Treaty Talks,”
<http://www.reuters.com/article/2013/07/12/us-usa-china-dialogue-tradeidUSBRE96A0ZD2013071>
 5. Xinhua, “Sino-US Investment Treaty Sees Major Progress”,
http://usa.chinadaily.com.cn/business/2014-12/17/content_19104951.htm
 6. Yun Sun, “BRICS and China’s Aspirations for the New ‘International Order’,” Up Front (blog), 25 March 2013,
<http://www.brookings.edu/blogs/up-front/posts/2013/03/25-xi-jinpingchina-brics-sun>.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۸۲۷

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: تأملی بر سیاست خارجی اقتصادمحور چین در آغاز سده بیست‌ویکم

نام دفتر: مطالعات سیاسی (گروه سیاست خارجی)

تهیه و تدوین: روح... طالبی آرانی

ناظر علمی: مهدی امیری

متقاضی: معاونت پژوهش‌های سیاسی - حقوقی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —

واژه‌های کلیدی:

۱. دیپلماسی اقتصادی

۲. چین

۳. روابط خارجی



تاریخ انتشار: ۱۳۹۵/۲/۱۹